

شکفتن لولج → نسلی که به زانو درآمد



وسط تمام بی‌مزی‌ها و لوس‌بازی‌ها و متلک‌پرانی‌های سن‌پترزبورگ، صحنه‌ای در فیلم هست که از چپتی برای من جالب و تعیین کننده است. یا دست کم؛ زایوه پیشنهاد می‌برای دیدن فیلم را تعیین می‌کند: کافه‌چی فیلم ناگهان وارد کلیسا می‌شود و جاهل محل را تزار می‌نامد و همه را به زانو زدن در پای او فرامی‌خواند. نقش این کافه‌چی را دکتر امید روحانی بازی می‌کند. متخصص بی‌هوشی، منتقد قدیمی، یکی از مشتریان قدیمی کلون فیلم، یکی از پرکارترین «مسوول پرونده‌های فیلم و کتاب و جشنواره در مجله فیلم، و صاحب – خدا می‌داند- چندین کار دیگر در چندین مجله دیگر، دوست خوب همه و به قول نیما یوشیج «مهربان با همه اهل دنیا»-و. اما امید روحانی با وجود آنکه یکی دو تا سین و شین کوچک و نا قابل می‌زند، امروز به عنوان بازیگری مقبول منتقدان و بعضی فیلمسازان شناخته شده است، و واقعا هم از پیشتر بازیگران سینمای ایران بهتر بازی می‌کند. بار اول در فیلم یک داستان واقعی ابوالفضل جلیلی در نقش دکتر امید روحانی تخصص بی‌هوشی ظاهر شد و در تحت نوجوان فیلم از بیماری نقشی ایفا کرد. بار دوم در میکس داریوش مهرجویی حرفه دومش- منتقد فیلم- را به نمایش گذاشت که البته تاثیر گذاراش به اندازه نمونه قبلی نبود: کارگردان به دست‌شویی رفته بود و دوست منتقدش از پشت در برایش موضوعات جدی را تشریح می‌کرد… بازی‌اش در «سایره زندگی – در نقش مرد متعصبی که از ماهواره متفر است- احتمالاً به دل همه نشست و سرنجام در فیلم دوستش بهروز افخمی کارش به زانو زدن مقابل محسن تنبدله کشید. این زانو زدن برای من معنایی فراتر از یک کنش ساده دارد و نسلی که در جوانی جز ریختن سینمای فارسی و شکلک درآوردن برای فیلم‌ها و رهنما و فروغ و گلستان کاری نداشت، در اواسط میانسالی به این نتیجه رسید که «باید کاری کرد»! حس انگیز یک‌زنده بودن، درآوردن دانشنامه‌های معلی و بی‌سر و ته و تقلبی برای حضور «حجمی» در سینما، تعریف شوخی‌های بی‌مزه به جای نقدفیلم، میکروفن چرخانی برای فیلمسازانی که جز فیلم‌شان تمام حرف‌هایشان زیبا و قابل تحمل است، توبه‌ناهنیسی از نقد و ستایش نامه‌نویسی برای سینمای فارسی، انتخاب مسیری ک خطر برای محق جلوه دادن بی‌خردی استراتژیک در فیلمسازی، توجیه تمام نابلدی‌های فرهنگی با دلایل فرهنگی (اینکه «فرهنگ ما همین است و») و در نهایت زانو زدن در برابر تمامی آنچه پیشتر ریختنشد می‌کردند چیزی که بیش از همه در این زانو زدن جلب نظر می‌کند، حس هراس است. هراس دیده نشدن و از یاد رفتن و فنا شدن. از این جهت در سن‌پترزبورگ نه جاهل حبس کشیده انتخاب با ماست. کسانی از این نسل هستند که زانو زدنند و کنار نمیامند و حتی حرف‌شان را عوض کردند. منتقدی را می‌شناسم که چندصد کیلومتر دور از شهر به کشاورزی مشغول است و دست کم هنوز به زانو درنیده‌است. اگر این زایوه را نمی‌پسندید، می‌توانیم تعغیرش بدیم، به‌طور است از صحنه‌ای دیگر شروع کنیم. جاهل محل را می‌بینیم که برای کندی آمده و به دنبال مقام و منزلتی که ارزشی برایش ندارد، در تاریکی محض پابین می‌رود و برای غلبه بر ترس، به ترانه معلّم گنج قارون متوسل می‌شود نمی‌دانم؛ اما باید دید زانو زدن در برابر چنین تزار قدر قدرتی که از ترس در تاریکی پابین می‌رود و تخت و بختش به درد هیچ کس – حتی خودش- نمی‌خورد، به بر باد دادن تمام آرزوهای جوانی می‌آزد یا نه. گفتم هراس از دیده نشدن و رفتن از یاد دیگران، و سوسه غربی است که خیلی‌ها برای غلبه بر آن، به بیش از زانو زدن راضی‌اند. باقی بقیانکن.

نگاه → سید احمدی‌پویا

زندگی دوگانه یک شهر شلوغ



اولین فیلم مستقل داستانی محسن عبدالوهاب، نگاه زیر پوستی به یک روز از زندگی در شهریهی ماندن تهران دارد. فیلم سعی دارد با نشان دادن برش‌هایی از زندگی در این شهر، دوگانگی‌ای که در لایه‌های زیرین شهر جریان دارد،به مخاطبش نشان دهد.این فیلم، قصه آدم‌های این شهر است که زندگی و عقاید آنها در موقعیت‌های مختلف، تفاوت بنیادین دارد. شخصیت اصلی فیلم، شهر و خیابان‌هایش است که آدم‌هایش را در نظام اخلاقی خویش حل کرده است و آنها را وادار می‌کند دوگانگی حاکم بر مناسبات شهری را بپذیرند. فیلم از سه اپیزود تشکیل شده است. ساتخار اپیزودیک فیلم، تلاشی برای نزدیک شدن فیلم به ساتخار مستند است. این امر به سلفقه ۳۰ساله فیلمساز در سینمای مستند برمی‌گردد. فیلم قصد ندارد ماجراجی را به برنامه‌بر برساند یا شخصیتی خاص را بسازد، بلکه می‌خواهد به برش از زندگی چند آدم معمولی در یک کلاتشهر را به تصویر بکشد. داستان فیلم هر اپیزود و داستانش، مستقل از بقیه تعریف می‌شود و تنها ارتباط این اپیزودها با هم، خیابان‌های شهر است. در این خیابان‌ها، هر روز آدم‌های مختلف با داستان‌های متفاوت از کنار هم عبور می‌کنند بی آنکه بدانند لایه زیرین زندگی‌شان، چه شباهت‌هایی به هم دارد. شباهتی که ناشی از روح شهر است که در تمام زوایای زندگی آنها دیده شده است. آخر داستان هر اپیزود، شخصیت داستان بعدی از کنار شخصیت داستان فعلی می‌گذرد و مخاطب با این گذر، وارد داستان بعدی می‌شود. در هر سه اپیزود، منفعت و بهبود اوضاع و احوال، هدف و رشه بنیادین کنش‌های شخصیت‌های داستان‌ها بود. در ابتدا به نظر می‌رسد این کنش‌های شخصیتهای فیلم، با دوگانگی فلسفی به مخاطبیش توهین می‌کند. اما در نظر، به عنوان می‌شود آثار و نتایج یک کنش، مهم‌تر از آن کنش است و کنشی که بیشترین سود و منفعت را داشته باشد و متضمن سعادت بشری باشد و درد و الام بشر را کاهش دهد، یک فعل اخلاقی است. مفهوم لذت یا خوشبختی، مفاهیمی است که در این نظریه جایگاه ویژه‌ای دارد. جان استوارت میل متفکر انگلیسی سده نوزدهم، در اثر خود تحت عنوان «فایده گرایی» خاطرنشان می‌سازد: میل خوشبختی هر فرد، نعمتی برای آن فرد است، بنابراین باید تمام جمعیت، نعمتی برای جامعه انسانی است و افزایش فایده و لذت، معیاری اخلاقی برای رفتار انسانی محسوب می‌شود. نکته مهم این است که منظور از سود و فایده، منفعت جمعی اکثریت است. به نظر می‌رسد انسان‌های متوسط، اکثریت جوامع را هم تشکیل می‌دهند. شخصیت‌های فیلم مانند کریزه‌زاده، روحانی و… همگی به قشر متوسط جامعه تعلق دارند و اخلاقی و سلوک این دسته از افراد جامعه، زیر ذربین قرار گرفته است. در نظریه «فایده‌گرایی» اخلاق متوسطان این گونه تعریف می‌شود: تعیین مناسبات و روابط بر اساس کسب سود و دفع ضرر و البته قید این اخلاق دیگران هستند. قرار نیست شخصی برای وصول به سعادت و خوشبختی، دیگران را آزار بدهد. کریزه‌زاده برای وصول به زندگی آبرومند و لذت از آن، همسرش را آزار می‌دهد و با دوگانگی شخصیتی به مخاطبیش توهین می‌کند. سحر برای گذران زندگی‌اش روحانی را آزار می‌دهد. همچنین پیرمرد و پیرزن برای لذت بردن از حق امنیت، تعمیرکار را آزار می‌دهند و این جریان در شهر ادامه پیدا می‌کند. هر شخصی برای رسیدن به منفعت بیشتر، اشخاص دیگر را آزار می‌دهد. در نمای اول فیلم شهر نشان داده می‌شود و مشخص می‌شود شخصیت اصلی این سه قصه، شهر است. شهری که فلسفه اخلاق خاص خودش را دارد و آدم‌هایش با مرام اخلاقی‌اش خود گرفته‌اند. آدم‌های این شهر سعی می‌کنند برای منفعت بیشتر، هر ردیلت اخلاقی را برای خود توجیه کنند و با ردایی فاضل جلوی همدیگر ظاهر شوند. کریزه‌زاده مجری توانمند و پیرمرد و پیرزن شهروندی میهمان نواز… هستند و بحث کرامت اخلاقی آنها، نقل دیگران است. نگاه کارگردان در فیلم با طنزی تلخ همراه است و در هر اپیزود، با خلق موقعیت‌های طنز و به دور از افراق این انحطاط را به تصویر می‌کشد. به عنوان نمونه در اپیزود اول، کریزه‌زاده جلوی کاترتری نگران و مضطرب راه می‌رود و متن اجباری خود را تمرین می‌کند. متنی که به مخاطب به یاد می‌آورد که در زندگی اضطراب نداشته باشد! در همین اپیزود، در فروشگاه لباس، دختران از عکس گرفتن با کریزه‌زاده شاد هستند و روشک در اتاق پرو، کیودی زیر چشمش را در آینه نگاه می‌کند. در اپیزود سوم آوردن تپانچه توسط پیرمرد و عوض شدنش با هویه تعمیرکار با جا ماندن کودک تعمیر کار در منزل پیرمرد و پیرزن، نمونه‌هایی هستند که با ایجاد موقعیت طنز، پوشالی بودن نظام اخلاقی این شخصیت‌ها را نشان می‌دهد. پایان فیلم، نگاه امیدوارانه‌ای به این روند جاری در شهر ندارد. روز شب می‌شود و این روزال، برقرار می‌ماند. روحانی قول می‌دهد فرد صبح هم برای مادر سحران روضه بخواند و کریزه‌زاده هم با روشک دعواایشن موقتی خاتمه می‌یابد تا فردا صبح سلاله آن دوباره روشن شود. در پایان، دوربین میان آینه‌ها مردم می‌رود و سلوک اشخاص داستانش را نمونه‌ای کوچک از اخلاقی جمعی مردمی می‌داند که در خیابان‌های این شهر، صبح را به شب می‌رسانند «لطفاً مزاحم نشوید» فیلمی است درباره شهری که بیشتر آدم‌هایش درها را بسته‌اند و حلقه گل به روی در زدن‌ات با مخاطب باندک که همه چیز خوب و خوش است و مزاحم نشود. اما اگر مخاطب سماجت به خرج بدهد و پشت این در و رویه‌روی حلقه گل منظر بماند، صدای جیغ و داد و دعوا را خواهد شنید!

سینمای ایران

سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۳ ■ چهارشنبه ۱۲ آبان ۱۳۸۹

گفت‌وگو با هدایت هاشمی، افشین هاشمی، محسن عبدالوهاب و محمد احمدی

بررسی بدون قضاوت از واقعیت

فجر را در یافت کردند و هم بهترین جایزه‌های تانتر را. جمعی که خیلی صمیمی درباره فیلمی که تمام شده بود، صحبت می‌کرد. محسن عبدالوهاب از دنیای مستند اجتماعی به سینمای داستانی آمده است با کوله‌باری پر بار که نگاهش در این فیلم تأیید این مدعاست. او چرخه زندگی آدم‌ها را در این شهر شلوغ روایت کرده است با حضور شخصیت‌هایی که در بیرون خانه مدام در گیر هستند. محمد احمدی هم فیلمبردار فیلم است و هم تهیه‌کننده این فیلم. چرخش نرم دوربین روی شخصیت‌ها و عبورش به سوی دیگر و وارد نشدن به حریم شخصی آنها و گرفتن تصاویری که این آدم‌ها در فضای بیرون تصویر می‌کنند از توانایی‌های اوست؛ از توانایی کارگردانی که ساخت فیلم حریم، حقیقت گمشده و شاعر زاله‌ها را در کارنامه‌اش دارد. این بخش اول گفت‌وگو است و بخش بعدی دوشنبه هفته دیگر چاپ می‌شود.



که در ذهن‌شان است اجرا کنند. فیلمنامه و کارگردانی خیلی مهم‌تر از سوپرستار است. ما فیلم زیاد می‌بینیم که حتی با حضور بازیگران شناخته‌شده نمی‌فروشد. فقط به این دلیل که داستان خیلی مهم است آیا توانسته در مجموع دربیاید کارگردان و تهیه‌کنندگی که فقط دنبال اسم است موفق نمی‌شود. اگر نقش‌هایی را به بازیگران بدهید که نتوانند خوب بازی کنند و تنها حضور داشته باشند کمتر از فیلمی می‌فروشد که بازیگر شناخته‌شده کم دارد اما توانسته به خوبی فیلم را دربیآورد.

– **این روندی که این شخصیت مجری طی می‌کند یک داستان است، تنها یک شخصیت نمی‌تواند درباره همه روزنامه‌نگاران صدق کند.**
افشین هاشمی: این اپیزود قصه آدمی را می‌گوید که به نظر همسرش بیشتر منشی پذیرفته‌تر داشته اما اینک به موقعیتی سیخ‌تر رسید. این نظر همسرش است، در حقیقت شرایط جامعه به نحوی بوده که باعث تغییر این آراء شده. این اصلاً به این معنا نیست که مجری گری در تلویزیون خوب است یا بد. این نگاه همسر آن نویسنده موفق اجتماعی پیشین و مجری سابقه امروز است.

– **ببینید منظور این است در شرایطی که نمی‌توان مشکلات روزنامه‌نگاران را گفت و به تصویر کشید آیا این نگاه درست است؟**

افشین هاشمی: در جایی مجری می‌گوید چرا باید در روزنامه کار کنم که مدام دست و پدم لارزه می‌بیننش یا نه. حال در این شرایط پیش آمده، این آدم این راه را انتخاب کرده، یعنی کنار گذاشتن نوشتن و رفتن روی جلد مجلات این راه‌مرد قبول همسرش نیست. هسری هم شاید باشد که بگوید چرا از اول این کار را نکردی! این قصه این آراء است و هستند کسان دیگری که راه‌های دیگری – گاه بسوز سخت‌تر – انتخاب می‌کنند.

– **شرایط اجتماعی باعث این اتفاق شده است؟**
افشین هاشمی: این شرایط پیش آمده است. شما به عنوان یک مخاطب شاید بگویید چه بهتر، الان خیلی وضعیت بهتری است، پولدار شده است!

– **اما اگر مخاطبی بگوید اگر جنبه داشت این انتخاب را نمی‌کرد چطور؟**

افشین هاشمی: طبیعتاً کس دیگری ممکن است این را بگوید. ما پیشینه بیشتری از این آدم تعریف نمی‌کنیم. این تکه برشی از زندگی این آدم است بدون دآوری.

– **شاید این جور مواقع همان سوال کلی پرسیده می‌شود که آیا یک فیلمساز اجتماعی قصد دارد پیشنهاد دهد و راحل را آزار کند؟** آیا یک فیلمساز اجتماعی فقط باید به تصویر بکشد.

عبدالوهاب: راحل اراده دادن کار مجلس است.

راحل چیز ساده‌ای نیست. ما به عنوان فیلمساز سعی می‌کنیم متصّل اجتماعی را به نمایش در آوریم. این وظیفه و مسئول کارشناسان و نمایندگان است که راحل اراده کنند.

افشین هاشمی: در یک نوع نگاه و در تعریفی کلی، هنرمندان شاخ‌های حساس جامعه هستند نه تعمیرکار. آنها اعلام خطر می‌کنند و آگاهی می‌دهند. آچار دست ما نیست و تصمیم‌گیرنده کسان دیگری هستند. قرار هم نیست هنرمند راحل اراده دهد. او باید بتواند قصاص را خوب تعریف کند. این به معنای راحل نیست.

افشین هاشمی: مثلاً این آقای روحانی این دفعه که از مترو می‌آید بیرون کیفش زیر بغلش است و جیب‌هایش را چک می‌کند.

افشین هاشمی: ما فقط قصه را به پایان می‌بریم. دو چیز باقی می‌ماند. یکنکده سینما قصه می‌گوید و تصویر به شما می‌دهد، راحل نمی‌دهد یا دست‌کم وظیفه‌اش این نیست. اگر منظور از راحل اراده پایان برای قصه است، این نویسنده و کارگردان در این نقطه قصه را به پایان می‌برند و یک فیلمساز دیگر جور دیگری.

این روزها فیلم «لطفاً مزاحم نشوید» یکی از انتخاب‌های خوبی است که می‌توان روی پرده سینما دید؛ فیلمی که هم احترام به مخاطب در آن است و هم یک روایت اجتماعی. دور هم جمع شدن بازیگران و کارگردان و تهیه‌کننده فیلم «لطفاً مزاحم نشوید» خیلی سریع اتفاق افتاد. در غروب یکی از همین روزهای پاییزی. افشین و هدایت هاشمی هیچ نسبت خانوادگی با هم ندارند اما در تئاتر مشترک هستند. هر دو در فیلم بزرگ‌ترین کارگردان تئاتر ایران می‌کند، افشین مدت‌ها پیش در «خیلی دور، خیلی نزدیک» این نقش را بازی کرده است. بازی در تئاتر مثل حضور در خانه‌شان اولی در سینما با هزار قید و بند و اما و اگر می‌آیند. هر دو شناخت زیادی نسبت به فیلمنامه دارند و از عناصر تاثیرگذار انتخاب‌هایشان است. آن دو هم سیمرخ‌های جشنواره

عبدالوهاب: می‌دانید که این روزها خیلی‌ها استخاره تلفنی انجام می‌دهند. طبیعی است که با آمدن وسایل ارتباطی جدید شکل ارتباط هم فرق می‌کند. اینکه یک روحانی از طریق تلفن برای مادری که فلج است و از خانه بیرون نمی‌رود روضه بخواند اصلاً عجیب نیست.

– **شاید منظور ما به شکل درستی نگفته‌ام؛ منظورم این است که وقتی شما یک شخصیت روحانی را خلق می‌کنید لاجرم باید ضوابطی را بپذیرید.**

عبدالوهاب: منظورتان از ضوابط چیست؟

– **یعنی شما هیچ چیزی را مجبور نبودید به این شخصیت اضافه یا کم کنید؟**

عبدالوهاب: نمی‌دانم پاسخی که می‌دهم به سوال شما برمی‌گردد یا نه. برای من این روحانی که در فیلم دیدایم اصلاً ناشناخته نیست. من با این شخصیت بزرگ شدم.

– **این ایده‌آل شما از روحانیت است یا فقط تصویری است که در جامعه وجود دارد؟**

عبدالوهاب: روحانیت قشری از جامعه ماست. طبیعتاً آنها هم مثل همه اقشار جامعه و انسان‌ها دارای خصوصیات متفاوتی هستند.

– **اگر شما می‌خواستید رگه‌هایی از سیاست را در این روحانی وارد کنید می‌توانستید؟**
عبدالوهاب: ما اصلاً وارد این فضا نشدیم چون روحانی ما دارای این ویژگی نبود.

هدایت هاشمی: این شخصیت الان ساخته شده است. شاید شما نظراتان این باشد که چرا اینقدر خوب تصویر شده که من می‌گویم اصلاً این طوری نیست. این آدمی شبیه همه آدم‌های دیگر است. در محضر را باز می‌کند و بیرون می‌آید و سرشان داد می‌زند و همان جا خیلی جالب است که یک دخترچه شکلاتی را که دستش است پرت می‌کند. بعد می‌رود با دزده وارد معامله می‌شود و سر او هم داد می‌زند. در صورتی که اگر می‌خواستید یک روحانی خیلی خوب را تصویر کنید این نکته وجود دارد که اصلاً باید صحبت کردن کراهت دارد حتی با دشمن. اما او کاملاً با داد و فریاد بسا دزد صحبت می‌کند. همه اینها را دارد و آخر سر هم دزده او را راهنمایی می‌کند. او یک آدم است و باعث جذابیتش شده است و همین باعث می‌شود مردم او را داستانش را تماشا کنند.

– **یعنی شما در همین فرصت کم جنبه‌های مختلفی از زندگی او را تصویر کردید؟**
هدایت هاشمی: بِلَا یکی وقت است شما می‌گویید

این چه یک یکسویه‌ای است که همه‌اش خوب است. من خودم دوست ندارم نقشی را که یکسویه و تخت باشد بازی کنم؛ نقشی که بالا و پایین نداشته باشد، تغییر نداشته باشد. من برای همین فیلم تحقیق کردم، رفتم با پنج شش آخوند و روحانی صحبت کردم البته نه با زعمای سیاسی، من مثلاً با یک روحانی که در خیابان دولت

هم دزده او را راهنمایی می‌کند. او یک آدم است و باعث جذابیتش شده است که همین باعث می‌شود مردم او را داستانش را تماشا کنند.

– **یعنی شما در همین فرصت کم جنبه‌های مختلفی از زندگی او را تصویر کردید؟**
هدایت هاشمی: بِلَا یکی وقت است شما می‌گویید این چه یک یکسویه‌ای است که همه‌اش خوب است. من خودم دوست ندارم نقشی را که یکسویه و تخت باشد بازی کنم؛ نقشی که بالا و پایین نداشته باشد، تغییر نداشته باشد. من برای همین فیلم تحقیق کردم، رفتم با پنج شش آخوند و روحانی صحبت کردم البته نه با زعمای سیاسی، من مثلاً با یک روحانی که در خیابان دولت

همی دزده او را راهنمایی می‌کند. او یک آدم است و باعث جذابیتش شده است که همین باعث می‌شود مردم او را داستانش را تماشا کنند.

– **این در مورد مجری هم صدق می‌کند؟**
افشین هاشمی: شناسنامه این نقش در فیلمنامه وجود دارد. این نیاز نمایشی نیست. اما مسأله‌ای که همه به آن پرداخته‌اند این است که در بخش تجلی اراده ملی دست و پا می‌زنند و این شکل بازی کنیم. نمی‌توانیم

– **اما نگران اتفاقاتی مانند اکران نامناسب حقیقت گمشده و از آن طرف توقیف چهار ساله شاعر زاله‌ها نبودید؟**
احمدی: نگرانی که بالاخره وجود دارد چون بخش عمده‌ای از مدیریت سینما به هر حال سلیقه‌ای است. من به این چیزها نگاه نمی‌کنم. من وقتی چیزی را دوست دارم می‌روم سراغش و انجام می‌دهم و می‌گویم ببینم چه می‌شود. آدم از یکسری چیزها می‌ترسد. آدم تمام زورش را می‌زند که درست شود. اینقدر اعتقاد دارم به این سلیقه و نگاه که تمام تلاشم را می‌کنم و پای اکران این جور فیلم‌ها می‌ایستم، الان هم همین کار را انجام می‌دهم. اعتقاد دارم تمام زارها و شیوه‌های سینمایی باید ساخته شود. تمام این فیلم‌ها مخاطبان خاص خودشان را دارند، این دیگر وظیفه مسوولان است. ما نباید ببینیم مخاطب چی دوست دارد و فیلمی بسازیم که در نهایت توهین به تماشاگر است.

– **پس از این اصرارها برای حضور فلان بازیگر شناخته‌شده نداشتید؟**
من قبل از اینکه با سوپرستار کار کنم معتقدم باید بازیگر به نقش بخورد و بازی‌ها آنچنان باشد که تماشاگر در آن دمیده می‌شود. این تنوع به وجود می‌آورد. ما در این فیلم سعی کردیم آن چیزی که فیلمنامه می‌گوید

تماشاگر هم همین را بپذیرفت است.

– **این نگرش از آن سوپر استارهاست.**
افشین هاشمی: نه لزوماً. بسیارید ستاره‌هایی که اتفاقاً دوست دارند متفاوت بازی کنند؛ مثلاً همرا رادان در سنتری با فرورتن در شب بلند، عکسش هم هست. ممکن است آنهایی که فقط خودشان را بازی می‌کنند آنقدر جذاب باشند که اصلاً تماشاگر جز این نخواهد و البته این امکان هم هست که بعد از یک مدت تکراری شود و حوصله را سر ببرد. البته هیچ بازیگری از متفاوت بازی کردن بدش نمی‌آید. اما بازیگرایی هستند که نقش را هر چه می‌شود به خودشان نزدیک می‌کنند. این یک نوع نگاه به بازیگری است. اما ما جزء بازیگرایی هستیم که سعی می‌کنیم به نقش نزدیک شویم. کارگردان چه می‌خواهد، نقش چه می‌خواهد و در چه جور فیلمی بازی می‌کنیم. چون وقتی ما خودمان را با یک تفکر دیگر شریک می‌کنیم به قالبی می‌مانیم که یک روح دیگر دارد در آن دمیده می‌شود. این تنوع به وجود می‌آورد. ما در این فیلم سعی کردیم آن چیزی که فیلمنامه می‌گوید

حالات باشد نوش جان.ت. اما او ناراحت شد و گفت دیگر

به من زنگ نزن. ناراحت هم شد. و تمام.

شما می‌بینید دزدی که در این فیلم بوده و تبدیل به شخصیت هم شده است، در صحبت‌هایی که می‌کند و حرف پیش می‌آید، می‌گوید من پولم حال نیست و

مادر هم روضه‌ای است، شما می‌توانید برای او روضه بخوانید. به او اشاره هم می‌کند و در ملذورت اخلاقی قرار می‌دهد که ببین ۳۰۰ هزار تومان را ازت نمی‌گیرم.

اگر به نظر تماشاگر این روند منطقی است پس درست و باورپذیر است. همان‌طور هم که جواد طوسی در مجله فیلم نوشته است این دزد با وجود اینکه فقط صدا دارد شخصیت شده و حتی صورتش هم قابل تصور است.

عبدالوهاب: می‌دانید که این روزها خیلی‌ها استخاره تلفنی انجام می‌دهند. طبیعی است که با آمدن وسایل ارتباطی جدید شکل ارتباط هم فرق می‌کند. اینکه یک روحانی از طریق تلفن برای مادری که فلج است و از خانه بیرون نمی‌رود روضه بخواند اصلاً عجیب نیست.

– **شاید منظور ما به شکل درستی نگفته‌ام؛ قرار داده‌اید. دلیل انتخاب این آدم‌ها و آن نخ تسبیح‌شان چی بود؟**

عبدالوهاب: الان که فیلم روی پرده است آن چیزی که من می‌خواستم بگویم دیگر مهم نیست، مهم آن است که ببینند‌ها چه دریافتی از فیلم می‌کنند. به عقیده من ببینند‌ها معمولاً با توجیه تجربه‌های زندگی‌شان دلایل دیگر هر کدام برداشت‌های خودشان را دارند.

– **خود شما افراد و شخصیت‌های گوناگونی را کنار هم قرار داده‌اید؛ شخصیت‌هایی که در زندگی روزمره کمتر با آنها برخورد داریم. طبعاً بر گرفته از آن چیزی است که در بیرون‌مان می‌بینیم.**

عبدالوهاب: بله همین‌طور است. من معمولاً برای کارم تحقیق می‌کنم و از آن چیزی که در تحقیق به دست می‌آورم استفاده می‌کنم.

– **آقای هدایت هاشمی چطور؟ شما این بار نقش روحانی را بازی کرده‌اید که از فضای سیاسی دور است. در حالی که در جامعه، ما بیشتر با روحانیونی**

سر و کار داریم که درگیر مسائل سیاسی هستند.

هدایت هاشمی: در سینما بارها شده است که روحانیون اینچنین به تصویر کشیده‌اند مثلاً نقشی که افشین هاشمی در «خیلی دور، خیلی نزدیک» بازی کرده است یا مثلاً «شاهرخ فروتنیان» در «رامپولک» بازی کرد. اینها روحانیونی هستند که درگیر سیاست نیستند و از درسی که خوانده‌اند ارتزاق می‌کنند. مانند بقیه مردم هستند و در کنارشان زندگی می‌کنند.

– **چقدر تعداد این روحانیون در جامعه اطراف ما زیاد است؟**

هدایت هاشمی: همه حداقل یک بار در زندگی‌شان برای عقد و ازدواج سراغ روحانیون رفته‌اند. تقریباً اکثر مردم فراموش کرده‌اند اینها افرادی هستند که در کنارشان زندگی می‌کردند، و برای خودشان قشری از اجتماع با انواع خاصیت انسانی‌اند.

– **با همه این موضوعات مثبت؟**

هدایت هاشمی: این شخصیت غیرواقعی و تخیلی نیست. احتمال وجود داشتن او خیلی زیاد است.

– **اما بخش‌هایی از رفتارهای او به صورت طنز است، این گفت‌وگوی تلفنی اتفاق هم می‌تواند**

بافتد؟

هدایت هاشمی: بگذارید خاطره خودم را بگویم. منوایل ۹۲۳۰۰ من را درزدیده بودند. من به آقا دزده تلفن زدم و کلی چک و چونه زدید و در نهایت به اینجا رسیدیم که گفتیم فقط شماره تلفن‌ها را می‌خواهیم. سیم کارت را یک جا بگذار که من ببایم و بردارم. منوایل هم

چک هاشمی پیرنگ →

حذف ناگهانی عکس از بیلپورد مجوزدار

– **این ماجرای بیلپوردها چیست؟ اینکه عکس آقای هدایت هاشمی را حذف کردند، مگر شما هماهنگی‌های لازم را انجام ندادید؟ مگر آقای هاشمی برنده جایزه نشده‌اند از حوزه علمیه قم؟**

محمد احمدی: این بیلپوردها مجوز رسمی دارد. بعد از اینکه تمام مجوزها گرفته شد این عکس از بیلپوردها حذف شد که من این چندروزه دنبال کار هستم. این عکس البته هنوز سردر سینماست. الان این عکس را از بیلپوردهای اتوبان‌ها حذف کرده‌اند. ما نمی‌دانیم باید چه کار کنیم. این فیلم از حوزه علمیه سه جایزه کارگردانی، فیلم‌نامه‌نویسی و بازیگری را دریافت کرده و به خاطر تاثیر و هدایتی که در تصویر کردن یک روحانی داشته، توسط حوزه علمیه تحسین شده است، ولی حالا می‌بینیم به دلیل اعمال سلیقه، به‌رغم دریافت مجوز بیلپوردهای شهری از سازمان زیربازاری تهران، تصاویر بیلپوردها تغییر کرده است. این اتفاقات نشان می‌دهد که چقدر همه چیز سلیقه‌ای است. ای کاش حداقل دوستان به ما اطلاع می‌دادند تا اگر هم از نظر آنها مشکلی در این پوستر وجود داشت، ما خودمان آن را برطرف می‌کردیم نه اینکه عده‌ای به سلیقه خود در پوستر ما دست ببرند. فراموش نکنیم هیات داوران دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در بخش تجلی اراده ملی دست و پا می‌زنند و این شکل بازی کنیم. نمی‌توانیم

نهمین دوره جشنواره فیلم فجر، لوح تقدیر و جایزه خود را به محسن عبدالوهاب نویسنده فیلمنامه و کارگردان فیلم «لطفاً مزاحم نشوید» به دلیل قصه روان، باورپذیر و پراختن به برخی از دغدغه‌های جامعه و آرج نهادن به مقوله اهداف و نقش هدایتی روحانی و نیز جذابیت تصاویر و پرداخت شایسته، محکم و قالب دراماتیک اهدا کردند.

هدایت هاشمی: من خیلی از این اتفاق ناراحت هستم. این عکس یک هفته دو روز بوده است. تمام نظارت‌ها بر آن صورت گرفته است و ناگهان این اتفاق می‌افتد. چرا؟

